**باسمه تعالی**

موضوع: اصول عملیه/استصحاب /شبهات حکمیه/معارضه/جواب پنجم

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در بررسی جریان استصحاب در شبهات حکمیه بود که بیان شد مرحوم نراقی و مرحوم خویی قائل به عدم جریان این استصحاب به دلیل معارضه آن با استصحاب عدم جعل شده اند ولی مرحوم صدر از این اشکال جواب داده است.

 بحث در تقریر کلام مرحوم صدر در رد معارضه بین استصحاب عدم جعل با استصحاب بقای مجعول بود که به نظر می رسد مقرر مرحوم صدر هم به حاق کلام مرحوم صدر نرسیده باشد.

## تقریب بیان مرحوم صدر بر اساس اتحاد جعل و مجعول

به نظر عرف استصحاب عدم جعل محلی از جریان ندارد؛ چرا که عرف حقیقتی ورای مجعول برای جعل قائل نیست، یعنی حقیقتی به عنوان جعل نزد عرف نیست تا در آن هم اصل جاری شود، بلکه عرف تنها اعتباری را می بیند که از آن تعبیر به فعلیت می شود، و چه قبل از تحقق موضوع و چه بعد از آن، حکم خارجیتی ندارد، اعتبار شارع و هر مقنن دو مرحله دارد؛ یکی قبل از تحقق موضوع که حکم صرفا، قانونی کلی است و دیگری بعد از تحقق موضوع که فعلیت و تنجز پیدا می کند، ولی نه به این معنا که عینیت و خارجیت هم پیدا می کند، بنابراین، چنین امری اعتباری، موضوعی دارد که این حکم با تحقق آن موضوع حادث می شود و به بقاء این موضوع هم استمرار پیدا می کند و به تعبیر دیگر حکم به لحاظ موضوع تحقق و به لحاظ استمرار آن استمرار پیدا می کند، کما این که نجاست نسبت به آب متغیر تحقق و نسبت به آب بعد از زوال تغیر، استمرار و بقاء پیدا می کند، چه این که در خارج موضوع تحقق داشته باشد یا نه، و اگر حکم این است، عرف ورای این برای حکم واقعیتی نمی بیند، و نمی توان به عرف گفت که این مجعول بود و برای حکم جعلی هم وجود دارد، چرا که اگر عرف به این جعل اعتراف کند، نسبت به مجعول هم قابلیت بقاء و استمرار نمی بیند، زیرا جعل قابلیت استصحاب ندارد، و از آن جا که جعل و مجعول امر واحدی هستند، عرف نسبت به مجعول هم باید منکر استمرار و استصحاب باشد، و جریان استصحاب در ناحیه مجعول را هم وهمی بیش نمی داند، و قهرا منکر جریان استصحاب در این موارد هم می شود، در حالی که به واسطه عدم توجه به جعل از سوی عرف مجعول قابلیت جریان استصحاب پیدا می کند و اگر نظر دقیقی می شد عرف منکر این قابلیت می شد، ولی از آن جا که حتی منکرین استصحاب حکمی هم استصحاب مجعول را تصویر نموده اند و از طرفی در صورتی استصحاب بقای مجعول تصویر می شود که از جعل چشم پوشی شود، لذا باید گفت که جمع بین دو استصحاب ممکن نیست و هر دو با هم قابل فرض نیست، چرا که اگر مجعولی وجود داشته باشد جعلی نیست و اگر جعلی وجود دارد مجعولی قابل تصویر نیست، اما با توجه به این که همگان استصحاب در ناحیه مجعول را فرض و تصویر نموده اند لذا باید از جعل چشم پوشی و رفع ید نمود، کما این که این چشم پوشی عرف در تفکیک بین رنگ خون و خود خون دیده می شود و در صورت حکم شرع به نجاست این رنگ، عرف این نجاست را غیر از نجاست خود خون می داند، در حالی از دید دقت عقلی و فلسفی رنگ هم ذراتی از خون محسوب می شود.

بنابراین استصحاب عدم جعل در صورتی جاری می شود که عرف موضوعی را که دارای قابلیت استصحاب است ببیند، و از آن جا که در ناحیه جعل چنین چیزی منتفی است، استصحاب در ناحیه مجعول بدون معارض جاری می شود.

ان قلت: از آن جا که عرف فقط در مفاهیم معیار است لذا در ما نحن فیه بعد از این که مفهوم استصحاب از عرف تلقی شد در تطبیق آن به عرف اعتنایی نمی شود بلکه با نظر دقیق تغایر جعل و مجعول روشن می شود، و در نتیجه استصحاب جاری می شود، و در تطبیق این مفهوم عرف مرجعیتی ندارد، لذا استصحاب در نظر دقیق جاری می شود.[[1]](#footnote-1)

قلت: بله، نظر عرف در تشخیص مصادیق اعتباری ندارد و تنها در باب مفاهیم حجیت دارد، ولی در عین حال عرف اعترافی به جعل ندارد، به این معنا که اگر عرف به جعل متنبه شود، مجعول هم محلی برای استمرار نخواهد داشت، و این تنبه مساوق با بطلان استصحاب در ناحیه مجعول می شود؛ چرا که بعد از این تنبه، مجعول قابل استمرار و استصحابی وجود نخواهد داشت، تا استصحاب شود.

بنابراین مراد مرحوم صدر، این است که عرفا جعلی در قبال مجعول نیست، کما این که رنگ خون هم خون نیست. (شبهه مفهومیه)

## تقریب بیان مرحوم صدر بر اساس تغایر جعل و مجعول

تا این جا بر اساس وحدت جعل و مجعول بحث بیان شد، اما در صورتی که بین این دو تغایر وجود داشته باشد هم به نظر مرحوم صدر، معارضه بر طرف می شود.

بر اساس تغایر بین جعل و مجعول باید دید؛ ترتب مجعول بر جعلی که مغایر با آن است، عقلی است یا شرعی؟ اگر این ترتب شرعی باشد استصحاب در ناحیه مجعول محکوم بوده و جاری نمی شود، اما خود مرحوم خویی در رد حکومت اصل عدم جعل بر استصحاب بقای مجعول منکر شرعی بودن این ترتب شده بود، و این ترتب و سببیت را تکوینی دانسته است کما این که حق این گونه است؛ در این صورت باید دید؛ تنجزی که با استصحاب عدم جعل نفی و با استصحاب بقای مجعول ثابت می شود، موضوعش چیست؟

آیا موضوعش جعل یا مجعول است، و یا هریک از جعل و مجعول و یا مجموع آن دو است؟

اگر تنجز فقط اثر جعل است، قهرا استصحاب در ناحیه مجعول جاری نمی شود؛ چرا که این استصحاب اثری ندارد، و اگر تنجز اثر مجعول است، استصحاب عدم جعل هم به خاطر عدم تاثیر جاری نمی شود، ولی اگر اثر مربوط به مجموع الامرین دانسته شود هم تعارض جا ندارد؛ چرا که استصحاب بقای مجعول به خاطر عدم تاثیر جاری نمی شود، ولی در ناحیه عدم جعل اثر بار می شود چرا که با نفی جزء مرکب، مرکب منتفی می شود و به همین انتفای مرکب (عدم جعل) مقصود حاصل است، و اگر تنجز اثر هریک از جعل و مجعول باشد استصحاب در هر دو طرف بدون معارض جاری می شود، چرا که اولا هر دو اثر دارند و ثانیا بین این دو تعارضی هم نیست، چرا که استصحاب عدم جعل از حیث جعل منکر جعل است، در حالی که استصحاب بقای مجعول از حیث مجعول، اثبات مجعول و حکم می کند.

بنابراین بین استصحاب بقای مجعول و اصل عدم جعل تعارض و تنافی وجود ندارد، چه بر اساس مبنای مرحوم صدر یعنی عدم تغایر بین جعل و مجعول و چه بر اساس مبنای مرحوم خویی یعنی تغایر بین جعل و مجعول. [[2]](#footnote-2)

1. . این اشکال در کلمات مقرر محترم مرحوم صدر به ایشان مطرح شده که به نظر می رسد ناشی از عدم تلقی فرمایش مرحوم صدر بوده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. . بحوث في علم الأصول، ج‏6، ص: 136. [↑](#footnote-ref-2)